

تناسب لفظ و معنا در قرآن

دکتر حامد صادق قنیبی

ترجمه: محمد حسن معصومی

بر گرفته از: ماهنامه «القافله» از انتشارات شرکت آرامکو در عربستان سعودی، شماره ششم، جمادی الآخر ۱۴۱۱ هـ. ق. دسامبر-ژانویه ۱۹۹۰-۱۹۹۱، ص ۲۰-۲۲.

مقدمه مترجم

اعجاز قرآن کریم محدود به یک جنبه (بعد) خاص نمی شود، هر سوره، آیه و کلمه آن اعجازی نهفته در خود دارد، اما آن بُعدی که عرب را خیره و مبهوت ساخت و بر روح و وجدانش چیره شد، اعجاز ادبی و کلامی آن بود، درست است که زوایای هنری و ادبی قرآن چه از سوی قدما و چه از سوی معاصران مورد موشکافی و دقت قرار گرفته اما این کتاب آسمانی چونان چشمه جوشان است که هیچ گاه عطای آن را پایانی نیست.

یکی از زوایای جالب ادبی قرآن همان چیزی است که قدما آن را «اتلاف اللفظ مع المعنی» می نامیدند و امروز آن را تعمد درونی یا موسیقی داخلی می نامند که خود کاشف از اسرار بلاغی و آیه ها و تناسب آنها با معانی آنهاست. مقاله حاضر نیز که از زبان عربی ترجمه شده، بحث جذابی در این زمینه است. امید است مورد استفاده دانش پژوهان و دانشجویان

علوم قرآنی قرار گیرد.

تناسب لفظ و معنی در قرآن

ویژگی الفاظ قرآن، انتخاب دقیق و تناسب آنها با معانی است و نیز قرار گرفتن در جایگاه مناسب خویش در جملات و هماهنگی آنها با واژه‌های قبل و بعد از خود است. فعل‌ها معانی دقیق خود را الهام می‌بخشند، مثلاً فعل مضارع تجدید و استمرار را افاده کرده، تصاویر و صحنه‌ها را باز آفرینی می‌کند و به ذهن نزدیک می‌سازد، تا جایی که گویی آن تصاویر و صحنه‌ها جلوی چشمان مخاطب قرار داده می‌شوند. واژه‌ها گاهی به شکل جمع و گاهی به حالت مفرد می‌آیند و این بدون سبب نیست بلکه به علتی منطقی یا برای حفظ آهنگ و نغمه یا ذکر خاص پس از عام و بالعکس، یا در نظر گرفتن معرفه و نکره، به غرضی بلاغی و یا تقدیم و تأخیر است.

تناسب واژه‌ها با معانی

دقت در انتخاب واژه‌ها در قرآن، نخستین مساله‌ای است که پژوهشگر علوم قرآنی، آن را در می‌یابد، به عنوان نمونه در قرآن موارد به کارگیری واژه «الریاح» بادها، با واژه «الریح» باد و نیز «الغیث» و «المطر» و جز آن با یکدیگر متفاوت است. مثلاً واژه «الریح» در قرآن صرفاً در مواردی که خیر و منفعت و رحمت الهی بیان می‌شود آمده است.^۱ خداوند متعال می‌فرماید:

«و هو الذی یرسل الریح بشرأ بین یدی رحمته حتی إذا أقلت سحاباً ثقالاً سقناه لبلد میت فأنزلنا به الماء فأخرجنا به من کل الثمرات کذلک نخرج الموتی لعلکم تذكرون».

(اعراف، ۵۷/۷)

«اوست که بادها را پیشاپیش [باران] رحمتش مژده رسان می‌فرستد، تا آنگاه که ابرهای گرانبار را بردارند، آن را به سوی سرزمینی مرده، برانیم، و از آن، باران فرو آوریم؛ و از هر گونه میوه‌ای [از خاک] بر آوریم. بدین سان مردگان را [نیز از قبرها] خارج می‌سازیم، باشد که شما متذکر شوید.»

و می‌فرماید: «و أرسلنا الریح لواقع فأنزلنا من السماء ماءً فأسقینا کموه و ما أنتم له بخازنین» (حجر، ۲۲/۱۵)

«و بادها را باردار کننده فرستادیم و از آسمان، آبی نازل کردیم، پس شما را بدان سیراب نمودیم، و شما خزانه دار آن نیستید.»

و نیز می‌فرماید: «و من آیاته أن یرسل الریح مبشرات و لیذیقکم من رحمته و لتجری الفلک بأمره و لتبتغوا من فضله و لعلکم تشکرون» (روم، ۴۶/۳۰).

«و از نشانه های او این است که بادهای بشارت آور را می فرستد، تا بخشی از رحمتش را به شما بچشانند و تا کشتی به فرمانش روان گردد، و تا از فضل او [روزی بجویند] و امید که سپاسگزاری کنید.»

و می فرماید: «و الله الذی ارسل الريح فتثير سحاباً فسقناه الی بلد میت فاحینا به الأرض بعد موتها کذلک النشور» (فاطر، ۹/۳۵).

«و خدا همان کسی است که بادهای او روانه می کند؛ پس [بادهای] ابری را برمی انگیزند، و [ما] آن را به سوی سرزمین مرده رانندیم، و آن زمین را بدان [وسیله]، پس از مرگش زندگی بخشیدیم؛ رستاخیز [نیز] چنین است.»

واژه «الريح» باد، نیز در جاهایی که برای ترسانیدن از فرجام عمل و عذاب کردن است مورد استفاده قرار گرفته. راغب اصفهانی می گوید: «در اکثر جاهایی که خداوند واژه «الريح» را مفرد آورده برای بیان عذاب بوده است.»^۲

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

«مثل ما ینفقون فی هذه الحیاة الدنیا کمثل ریح فیها صر أصابت حرث قوم ظلموا أنفسهم فأهلکتهم و ما ظلمهم الله و لکن انفسهم یظلمون» (آل عمران، ۱۱۷/۳)

«مثل آنچه [آنان] در زندگی این دنیا [در راه دشمنی با پیامبر] خرج می کنند، همچون مثل بادی است که در آن سرمای سختی است، که به کشتزار قومی که بر خود ستم کرده اند، بوزد و آن را تباه سازد؛ و خدا به آنان ستم نکرده، بلکه آنان خود بر خویشان ستم کرده اند.»

«أم ایتم أن یمیدکم فیہ تارة أخرى فیرسل علیکم قاصفاً من الريح فیفرکم بما کفرتم ثم لا تجدوا لکم علینا به تیبعاً» (الاسراء، ۶۹/۱۷)

«یا مگر ایمن شدید از این که بار دیگر شما را در آن [دریا] باز گرداند و تند بادی شکنده، و به [سزای] آنکه کفر ورزیدید غرقتان کند، آن گاه برای خود در برابر ما کسی نیاید که آن را دنبال کند.»

و می فرماید: «و فی عاد إذ أرسلنا علیهم الريح العقیم» (ذاریات، ۴۱/۵۱)

«و در [ماجرای] عاد [نیز] چون بر [سر] آنها باد مهلک را فرستادیم.»

و می فرماید: «و أما عاد فأهلکوا بریح صرصر عاتية.» (الحاقه، ۶/۶۹).

«و اما عاد، به [وسیله] تند بادی توفنده سرکش هلاک شدند.»

شاید سبب این باشد که «ریح» شر آفرین است زیرا توفنده، ویرانگر و بی قرار می وزد، و این نوع باد به جهت استمرار و بی وقفه بودنش یک باد محسوب می شود، و مردم نیز تغییری در وزش یکسان آن احساس نمی کنند و آرامشی به خود نمی بینند، چرا که توفنده و ویرانگر

است و یکسره می‌وزد و همین باعث ترس و دلهره از آن است. اما «الرياح» باده‌ها که در بردارندگان خیر و برکت هستند، گاهی می‌وزند و گاهی آرام می‌گیرند، تا مایه بارش ابرها شوند، پس «الرياح» بریده بریده و آرام می‌ورزند، به طوری که هر که در معرض آن قرار گیرد در مراحل مختلف وزیدن باده‌ها، احساس آرامش می‌کند.

پس در این بیان قرآن تصویری از احساس روحی، روانی آدمی نیز دریافت می‌شود.^۲ اما در باره مسخر کردن «الريح» برای حضرت سلیمان عليه السلام که خداوند می‌فرماید: «و لسليمان الريح غدوها شهر و رواحها شهر» (سبا، ۱۲/۳۴).

باد را برای سلیمان [رام کردیم] که رفتن آن بامداد یک ماه و آمدنش شبانگاه یک ماه [راه] بود.

و «فسخرنا له الريح تجري بأمره رخاء حيث أصاب» (ص، ۳۶/۳۸).

«پس باد را در اختیار او قرار دادیم که هر جا تصمیم می‌گرفت، به فرمان او نرم و روان می‌شد.»

ظاهر این گونه است که نعت روشن تر و سنت الهی آشکار تر است، زیرا آن چیزی که از آن انتظار شر و آسیب می‌رود، ولی قرین خیر و سود باشد، بی تردید منت آن بزرگ تر و ارزش عطایش بیشتر است، برخلاف چیزی که از آن انتظار خیر و رحمت می‌رود، چنین چیزی گر چه از آن انتظار دلخوشی و شادمانی می‌رود، اما به حد دل خوشی و شادمانی چیزی نمی‌رسد که از آن انتظار شر و آسیب می‌رود، اما وسیله رحمت و نعمت الهی می‌گردد.

جناح در باره گزینش دقیق واژه‌ها در قرآن می‌گوید:

«و همچنین واژه «المطر» (باران) در قرآن فقط در موارد انتقام به کار رفته است، در حالی که اکثر علما و خواص و همین گونه عوام، میان این واژه (المطر) و واژه (الغيث) تفاوتی قایل نیستند.»^۳

در حقیقت «الغيث» تنها در جایگاه رحمت و نعمت استعمال شده است همانند «الريح» در موردی که ذکر شد، در واقع میان «الغيث» و «اللاغاث» که به معنی کمک و یاری رسانیدن است ارتباط کامل است، از این رو بکارگیری واژه «الغيث» در موردی که باران رحمت به بار دارد و خیر به بار می‌آورد، نشانگر تناسب دقیق میان لفظ و معنا است. خداوند می‌فرماید:

«ان الله عنده علم الساعة و ينزل الغيث و يعلم ما في الأرحام و ما تدرى نفس ما ذا تكسب غداً و ما تدرى نفس باى أرض تموت» (لقمان، ۳۴/۳۱).

در حقیقت، خداست که علم [به] قیامت نزد اوست، و باران را فرو می فرستد، و آنچه را که در رحمهاست می داند و کسی نمی داند فردا چه به دست می آورد، و کسی نمی داند در کدامین سرزمین می میرد. در حقیقت خداست [که] دانای آگاه است.

و می فرماید: **«وَهُوَ الَّذِي يَنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ»** (شوری، ۲۸/۴۲).

و اوست کسی که باران - پس از آن که [مردم] نومید شدند - فرو می بارد، و رحمت خویش را می گستراند و هموست سرپرست ستوده.

و می فرماید: **«ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يُعْصِرُونَ»** (یوسف، ۴۹/۱۲).
«آن گاه پس از آن، سالی فرا می رسد که به مردم در آن [سال] باران می رسد و در آن آب میوه می گیرند.»

این در حالی است که واژه «المطر» فقط در مقام عذاب کردن و ترسانیدن آورده می شود، درست همچون واژه «الريح»، مثل آیات ذیل:

«وَامْطُرْنَا عَلَيْهِمْ مَطْرًا فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ.» (اعراف، ۸۴/۷).
«و بر سر آنان بارش [از مواد گوگردی] بارانیدیم. پس ببین فرجام گنه کاران چسان بود.»

بیت

«فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَامْطُرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَابًا مِنْ سَجِيلٍ» (حجر، ۷۴/۱۵).
«وآن [شر] را زیر و بر کردیم و بر آنان سنگ‌هایی از سنگ گل بارانیدیم.»
«وَلَقَدْ اتَّوَا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي امْطُرَتْ مَطْرًا سَوْءًا اَقْلَمَ يَكُونُوا يَرُونَهَا بَلِ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نَشُورًا» (فرقان، ۴۰/۲۵).

«قطعاً بر شهری که باران بلا بر آن بارانده شده گذشته اند؛ مگر آن راننده اند؟ [چرا] ولی امید به زنده شدن ندارند.»

«وَامْطُرْنَا عَلَيْهِمْ مَطْرًا فَسَاءً مَطْرَ الْمُنْذَرِينَ» (شعراء، ۱۷۳/۲۶ و نمل، ۵۸/۲۷).
«و بر [سر] آنان بارانی [از آتش گوگرد] فرو ریختیم. و چه بد بود باران بیم داده شدگان.»

چنانچه واژه «سَمَك» در قرآن در موضعی غیر از موضع بیان نعمت بیاید، «الْحَوْت» نامیده می شود و معنی «الْحَيْتَان» نیز همان «السَّمَك» یعنی ماهی است، عرب نیز اغلب «الْحَوْت» را به معنی «السَّمَكَة»^۵ به کار می برد.

قرآن کریم می فرماید: **«وَسَا لِهْمُ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ اِذْ يَعِدُونَ فِي الْبَسْتِ اِذْ تَأْتِيهِمْ حَيْثَانِهِمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْتَوْنَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا**

یفسقون» (اعراف، ۱۶۳/۷).

«و از اهالی آن شهری که کنار دریا بود، از ایشان جویا شد: آن گاه که به [حکم] روز شنبه تجاوز می کردند؛ آن گاه که روز شنبه آنان، ماهی هایی شدن روی آب می آمدند، و روزهای غیر شنبه به سوی آنان نمی آمدند، این گونه ما آنان را به سبب آنکه نا فرمانی می کردند، می آزمودیم.»

و نیز می فرماید: «فالتقمه الحوت و هو ملیم» (صافات، ۱۴۲/۳۷).

«و عنبر ماهی او را بلعید در حالی که او نکوهش گر خویش بود. و «الحوت» در اینجا همان ماهی عظیم الجثه است.»

و چنانکه «الحوت» در موضع بیان نعمت و منت آورده شود آن را «الحم الطری» یعنی گوشت تازه می نامند.

خداوند می فرماید: «وهو الذی سخر البحر لتأكلوا منه لحماً طرياً وتستخرجوا منه حلیة تلبسونها و تری الفلک مواخریه و لتبتغوا من فضله و لعلکم تشکرون» (نحل، ۱۴/۱۶).

«و اوست که دریا را مسخر گردانیده تا از آن گوشت تازه بخورید، و پیرایه ای که آن را می پوشید از آن بیرون آورید. و کشتی ها را در آن شکافنده [آب] می بینی، و تا از فضل او بجویید و باشد که شما شکر گزایید.»

مسأله قابل توجه دیگر این که هر گاه ذکر جوشیدن آب از زمین به میان آمده، با فعل «فجر» از آن یاد شده و هر گاه بیرون زدن آب از سنگ مد نظر بوده از فعل «انبجس» استفاده شده است، راغب اصفهانی در مفردات به این نکته اشاره کرده می گوید: «در مورد آب سه لفظ بجس الماء و انبجس و انفجر به کار برده شده، اما «انبجاس» بیشتر در باره جوشیدن آب از چیزی تنگ و «انفجار» یا در همان مورد «انبجاس» و یا در موضع جهیدن آب از چیزی گشاده استعمال شده است. از این رو خداوند می فرماید: «فانبجست منه اثنا عشرة عیناً» (اعراف، ۱۶۰/۷) «از آن دوازده چشمه جوشید.»

و در موضع دیگری می فرماید: «فانفجرت منه اثنا عشرة عیناً» (بقره، ۶۰/۲) «از آن دوازده چشمه جوشید.»

«که در هر دو مورد از جوشیدن آب از معبری تنگ خبر می دهد. و در جای دیگر می فرماید: «و فجزنا خلا لهما نهراً» (کهف، ۲۳/۱۸) «میان آن دو نهری جوشانیدیم.»

و یا می فرماید: «و فجزنا الارض عیوناً» (قمر، ۱۲/۵۴) «چشمه های زمین را جوشانیدیم.» و نفرمود «بجسنا»^۶

بدین ترتیب مشخص می شود که تمام واژه های قرآن کریم در جایگاه مناسب خویش

آمده است و در نهایت دقت، معنای خود را الهام می بخشند، تا جایی که اگر واژه دیگری جای آن قرار گیرد نمی تواند معنای نخست را افاده کند.

گرچه تفاوت های ظریفی میان معانی واژه های قرآن وجود دارد، اما هر کدام از این واژه ها معنای مستقل خود را دارند و برجستگی و درخشش خود را دارند که این برجستگی و درخشش در ضمن دو جمله نمایان تر می شود، گاهی تک واژه ای بر معانی متعددی دلالت می کند، که هر کدام از آن ها از سیاق کلام یا به اصطلاح از بستر سخن دریافت می شود، به عنوان مثال واژه «السماء» بر معانی مختلفی اطلاق می شود از جمله بر «سقف»، «ابر»، «باران»، «چیزی مشخص»، «مسیر»، «جهت» و «فضای گسترده».

اما چنانچه واژه زمین «الارض» با آسمان - چه مفرد «السماء» و چه جمع «السموات» - بساید، منظور از آن همین سیاره است که بر روی آن زندگی می کنیم و هر گاه واژه زمین «الارض» تنها و بدون ذکر «السماء» یا «السموات» استعمال شود، مقصود از آن بخش معینی از زمین است، همان گونه که در سوره یوسف می فرماید:

«قال اجعلنی علی خزائن الأرض اینی حفیظ علیم» (یوسف، ۵۵/۱۲).

[یوسف] گفت: «مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار، که من نگاهی دانا هستم.» و نیز می فرماید: «و کذلک مکنا لیوسف فی الأرض یتبوا منها حیث یشاء نصیب برحمتنا من نشاء و لا نضیع اجرا المحسنین» (یوسف، ۵۶/۱۲).

«و بدین گونه یوسف را در سرزمین مصر قدرت دادیم، که در آن هر جا که می خواست سکونت می کرد. هر که را بخواهیم به جهت خود می رسانیم و اجر نیکوکاران را تباه نمی سازیم.»

تردید نیست که مقصود از واژه «الارض» در دو آیه یاد شده همه کره زمین نیست، بلکه آن سرزمین معینی است که در حوزه حکومت مصر در آن زمان بوده است.

گاهی مسأله عکس این است و مثلاً برخی واژه های متباین با هم در قرآن دیده می شود که در مواضع مختلف به معنی واحدی آمده اند، واژه هایی همچون: «خلق»، «جعل»، «ابدع»، «فطر» و مشتقات آنها، تمامی این واژه ها بر آفرینش و پدید آوردن بدون الگو و نمونه پیشین دلالت دارند.

راغب اصفهانی در باره واژه «خلق» می گوید: «اصل واژه «الخلق» سنجش و اندازه گیری درست است و نیز بر آفریدن بدون الگو و تقلید دلالت دارد.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

«خلق السموات و الأرض» یعنی آن دورا - بدون الگو - ابداع کرد و آفرید، به دلیل آیه

دیگری که می فرماید: «بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (بقره، ۱۱۷/۲) یعنی ابداع کننده و آفریننده آسمانها و زمین را، و خلق از نوع ابداع یا آفرینش، صرفاً از آن خدا است و بس، از این رو در تفاوت میان خود و بندگان می فرماید:

«أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»^۷ (نحل، ۱۶/۱۷).

«آیا کسی که می آفریند مانند آن کسی است که نمی آفریند، این را متذکر نمی شوید.»

در باره «الابداع» می گوید: ابداع پدید آوردن چیزی است و این واژه هر گاه در باره خداوند به کار برده شود منظور پدید آوردن بدون ابزار، ماده، زمان و مکان است و این معنا را جز در باره خداوند نمی توان به کار برد چرا که پدید آوردن و نوآوری از آن سازنده حقیقی است مانند آن جا که می فرماید: «بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»^۸ پدید آورنده آسمانها و زمین.

و در باره واژه «جعل» می گوید: جعل، در میان افعال هم معنای خود مثل: «فعل» و «صنع» کلی تر است و بر پنج وجه آمده است. دوم از معانی آن «أوجد» است که متعدی به یک مفعول است. مانند آیه «وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ» (انعام، ۱/۶) تاریکی و روشنایی را به وجود آورد. معنی سوم آن ایجاد چیزی از چیز دیگر و پدید آوردنش از آن است: «وَجَعَلَ

لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ اَكْنَانًا» (نحل، ۸۱/۱۶). معنی چهارم آن در آوردن چیزی به حالتی خاص

است: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فَرَاشًا» (بقره، ۲۲/۲) و «جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا» (نحل، ۸۱/۱۶)

و «جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا» (نوح، ۱۶/۷۱)^۹ و در باره واژه «فطر» می گوید: «اصل این واژه به

معنی شکاف طولی است، خداوند می فرماید: «هَلْ تَرَىٰ مِنْ فُطُورٍ» (ملک، ۳/۶۷) یعنی

اختلال و کاستی چه در جهت صلاح آمدن و چه در جهت به فساد گراییدن و «فطر الله

الخلق» یعنی پدید آوردن چیزی و ابداع آن به نحوی که بتواند عملی را انجام دهد. خداوند

می فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (فاطر، ۱/۳۵) و می فرماید: «الَّذِي

فَطَّرَهُنَّ» (انبیاء، ۵۶/۲۱) و «الَّذِي فَطَّرَنَا» (طه، ۷۲/۲۰) یعنی ما را پدید آورد و به وجود آورد^{۱۰}

زمخشری نیز این تفسیر از واژه (فطر) را مبنا قرار می دهد و برای آن به قول یکی از اعراب

استناد می جوید که در باره چاهی با شخصی دیگر اختلاف داشت و به او می گفت: «انا

فطرتها» یعنی من آن را ساختم و پدید آوردم.^{۱۱}

در باره آفرینش آسمان و زمین، واژه «خلق» بیشتر از سایر واژه هایی که بر آفریدن دلالت

دارد استفاده شده است، شاید علت این باشد که این واژه بیشتر از واژه های هم معنایش بر

پدید آوردن دلالت می کند. مضاف بر این که بنا به گفته راغب اصفهانی دلالت بر سنجش

درست و صحیح دارد.

در واقع واژه «خلق» بیانگر آفرینش دقیق و سنجیده است زیرا ساختار آفرینش، ساختاری

در هم و برهم و آشفته نیست، بلکه ساختاری هنرمندانه و دقیق است که دست خداوند توانای حکیم آن را روی طرحی حساب شده و سنجیده پدید آورده است، از مواردی که کلمه «خالق» بیانگر ایجاد و پدید آوردن است این آیه است که می فرماید: **«وَمِن آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ»** (فصلت، ۳۷/۴۱).

«و از نشانه های [حضور] او شب و روز و خورشید و ماه است؛ نه برای خورشید سجده کنید و نه برای ماه، و آن خدایی را سجده کنید که آنها را خلق کرده است اگر تنها او را می پرستید.»

« ما خلقنا السموات والأرض وما بينهما لاعين » (دخان، ۳۸/۴۴).

«و آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازی نیافریده ایم.»

پس از واژه «خلق» که به معنی ایجاد و پدید آوردن است، واژه «فطر» می آید. آن جا که می فرماید: **«الحمد لله فاطر السموات والأرض»** (فاطر، ۱/۳۵). «سپاس خدای را که پدید آورنده آسمان و زمین است.»

و آیه **«قالت رسلهم افي الله شك فاطر السموات والأرض»** (ابراهيم، ۱۰/۱۴).

پیامبران شان گفتند: «مگر درباره خدا - پدید آورنده آسمانها و زمین - تردیدی هست؟

و آیه **«قل اللهم فاطر السموات والأرض عالم الغيب والشهادة انت تحكم بين عبادك في ما كانوا فيه يختلفون»** (زمر، ۴۶/۳۹).

«بگو: بارالها، ای پدید آورنده آسمانها و زمین، [ای] دانای نهان و آشکار، تو خود در میان بندگانت بر سر آنچه اختلاف می کردند، داوری می کنی.»

واژه «بدیع» یعنی ابداع کننده یا پدید آورنده، دو بار با واژه های «السموات» و «الأرض» تکرار شده است، در سوره بقره می فرماید:

«بدیع السموات والأرض و اذا قضى امراً فانما يقول له كن فيكون» (بقره، ۱۱۷/۲)

«[او] پدید آورنده آسمانها و زمین [است]، و چون به کاری اراده فرماید، فقط می گوید: «[موجود] باش»؛ پس [فوراً موجود] می شود.»

و می فرماید: **«بدیع السموات والأرض ائی يكون له ولد ولم تكن له صاحبة وخلق كل شیء و هو بكل شیء علیم»** (انعام، ۱۰۱/۶)

«پدید آورنده آسمانها و زمین است، چگونه او را فرزندی باشد، در صورتی که برای او همسری نبوده، و هر چیزی را آفریده، و اوست که به هر چیزی داناست.»

همین گونه، استعمال دو فعل «جعل» و «القی» با جبال است، خداوند می فرماید:

«و هو الذي مَدَّ الأرض و جعل فيها رواسي و أنهاراً و من كل الثمرات جعل فيها زوجين اثنين يغشى الليل النهار ان في ذلك لآيات لقوم يتفكرون» (رعد، ۱۳/۳).

«و اوست که زمین را گسترانید و در آن، کوهها و رودها نهاد، و از هر گونه میوه ای در آن، جفت جفت قرار داد. روز را به شب می پوشاند. قطعاً در این [امور] برای مردمی که تفکر می کنند نشانه هایی وجود دارد.»

و می فرماید: «و القى فى الأرض رواسي أن تميد بكم و أنهاراً و سبلاً لعلكم تهتدون»

(نحل، ۱۶/۱۵)

«و در زمین کوه هایی استوار افکند تا شما را نجنبانند، و رودها و راهها [قرار داد] تا شما راه خود را پیدا کنید.»

که در موارد یاد شده از آفریدن کوهها از فعل «القی» استفاده شده، زیرا این واژه معنی جعل دارد^{۱۲}

نظیر این را در دو فعل «ساق» و «ازجی» که به معنای واحدی هستند می بینیم^{۱۳} که با «سحاب» به کار برده شده اند. خداوند می فرماید:

«حتى اذا أقلت سحاباً ثقلاً سقناه لبلد ميت فأنزلنا به الماء فأخرجنا به من كل الثمرات كذلك نخرج الموتى لعلكم تذكرون» (اعراف، ۵۷/۷).

«تا آن گاه که ابرهای گرانبار را بردارند، آن را به سوی سرزمینی مرده برانیم، و از آن باران فرود آوریم؛ و از هر گونه میوه ای [از خاک] بر آوریم. بدین سان مردگان را [نیز از قبرها] خارج می سازیم، باشد که شما متذکر شوید.»

دکتر محمد احمد الغمراوی، ریشه یابی دقیقی در فرق میان دو واژه «جعل» و «القی» دارد. وی می گوید:

«جعل» یک دلالت کلی دارد که تمامی انواع کوهها را شامل می شود، اما دلالت واژه «القی» خاص تر است، ابن عطیه نیز - بنا به نقل «ابوحیان» در تفسیر آیه النحل - این را لحاظ کرده و معتقد است، «القی» بیانگر این است که خداوند کوهها را نه از زمین بلکه از قدرت ابداع خویش پدید آورده است، البته ابن عطیه، نمی دانسته که منشأ پیدایش کوهها متفاوت است و فعل «القی» به خلقت کوه هایی که منشأ رسوبی دارند اشاره دارد، و خداوند بالفعل آن را در زمین قرار داده (افکننده) و مواد رسوبی آن را با آبرفت رودخانه ها فراهم آورده، آن گاه به امر او در کنار ساحل دریا می ریزد، و در آن جا این مواد رسوبی، فشرده و متراکم - البته به حد و اندازه ای که خداوند با سنجش دقیق مقرر می فرماید - شده و سپس با فشار این مواد به همدیگر و برخی عوامل دیگر کوه های ساحلی سر برمی آورند. بنا بر این خداوند

کوهها را از زیر زمین خلق فرموده و نوع دیگر یعنی کوه‌های رسوبی را بر اساس قدرت و ابداع خویش پدید آورده است، اما آن‌ها را مرحله به مرحله خلق کرده، همان گونه که جنین را در شکم مادر طی مراحل مختلف شکل می‌بخشد. ۱۴.

خلاصه کلام این که ما چنانچه بخواهیم در زمینه این واژه‌ها بحث و بررسی بیشتری داشته باشیم، مجال بیشتری می‌طلبد، در ضمن لازم است روی این نکته نیز تأکید کنیم که در قرآن واژه‌های مترادف وجود ندارد، و هیچ واژه مترادفی با واژه قرآنی نمی‌تواند دقیقاً معنی و مفهوم آن را داشته باشد، از این رو واژه‌های قرآنی پیوسته اعجاز و برجستگی خویش را حفظ می‌کنند.

۱. ر. د: ابو منصور ثعالبی، فقه اللغه و سرالعریبه / ۳۵۲، چاپ دوم، تحقیق مصطفی السقا.
۲. راغب اصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن، ماده «روح».
۳. من بلاغة القرآن / ۱۳۹.
۴. جاحظ، البیان و التیسین، ۲۰/۱، تحقیق و شرح عبدالسلام هارون، مصر، مکتبه الخانجی، چاپ دوم ۱۳۸۰ هـ.
۵. زمخشری، الکشاف، ۱۲۵/۲.
۶. معجم مفردات الفاظ القرآن، ماده (بجس).
۷. همان، ماده (خلق).
۸. همان، ماده (بدع).
۹. همان، ماده (جعل) و نیز ر. ک: الکشاف، ۴/۲.
۱۰. همان، ماده (فطر).
۱۱. الکشاف، ۲۹۷/۳.
۱۲. همان، ۴۰۴/۲.
۱۳. همان، ۷۰/۳.
۱۴. الغمراوی، الاسلام فی عصر العلم / ۲۹۵.

